

داوریهای جامعه‌شناسی در دین

مقصود فراستخواه

اما چون برای دین و اعتقاد نقش زیست - اجتماعی قائل شد به جای خدا، انسانیت را وجود اکبر - Grand-Etre اعلام کرد که از نظر او حقیقتی یگانه، متعالی و برتر است و از گذشته تا حال و آینده امتداد دارد و موضوع ستایش می‌باشد.^۶ بعدها کنت، این موضوع را واقعاً تبدیل به یک کیش و آیین کرد که تعلیمات و دستورهای مذهبی، ایام متبرکه، شعائر، سمبلها و روحانیاتی داشت.^۷ در نوشته‌های سده بیستم نیز از وجود پیروان و هواخواهان دین او در پاره‌ای از نقاط اروپا و آمریکا سخن رفته است.^۸ پاره‌تو، جامعه‌شناسی کنت را با تعالیم بوسونه (واعظ و استقف مشهور فرانسوی) مقایسه می‌کند و می‌گوید: «این دو گرچه دو دین متفاوت را مطرح کرده‌اند اما به هر روی کار هر دو ماهیتی مذهبی دارد»^۹ (کنت از بوسونه متأثر بود)^{۱۰}

کنت از دو جهت به زیست‌شناسی دینی انسان گراییده: نخست بدین لحاظ که در کسوت یک جامعه‌شناس، برای کیش و اعتقاد، در زندگی اجتماعی، نقش و کاربردی حیاتی قائل شده است: (هر دینی که اندیشه و انگیزه اتحاد جامعه را از خودخواهیهای فردی به انسان دوستی و نوع‌پروری معطوف کند و منادی ارزش و کرامت آدمی و استعدادهای والای او باشد و خدمت به خلق، فداکاری در راه بشر، عشق و مهر به انسانیت را بخواهد) هر چند از نظر باتومور T.B. Bottomore نیاز مردمان به دین که کنت بدان رسید با دروس فلسفه تحصیلی او چندان هماهنگ نمی‌نمود.^{۱۱} دو دیگر از این جهت که او، مقولات دینی را نیای بزرگ همه مقولات و مفاهیم فلسفی و علمی بعدی دانسته است؛ پیشینه دانش و معرفت کنونی، روزی در اعتقاد کهن به فتیش‌ها برمی‌گردد که بشر در اشیایی مقدس، نیرویی اسرارآمیز احساس می‌کرد و می‌کوشید با برخی رفتارهای مذهبی مثل نیایش و آداب و رسوم و مراسم، از نیروهای آنها بهره‌مند شود همان گونه که امروز سعی دارد به مثل از انرژی هسته‌ای استفاده کند.

بعدها مردم‌شناسان انگلیسی چون جان لوباک Lubbock (ف ۱۹۱۴)، ادوارد تایلور Tylor (ف ۱۹۱۷) و سر جیمز فریزر Frazer (ف ۱۹۴۱) و جامعه‌شناسانی نظیر امیل دورکیم و دیگران، دامنه مطالعات و تحقیقات را هر چه بیشتر گسترده‌تر کردند. گاهی از این پژوهشها، چنین نتیجه گرفته می‌شود که پیشینه‌های علوم و معارف و جهان‌شناسیهای کنونی بشر، هنر، ادبیات، فلسفه، عرفان و اندیشه‌های اخلاقی و حقوقی، همه و همه، به گونه‌ای به اعتقادات و مراسم دینی کهن برمی‌گردد. دین جان "Animism" نخستین فرضیات جهان‌شناختی را به انسان عرضه می‌دارد. اعتقاد به اینکه پدیده‌های طبیعت، جان و احساسی دارند بدویان را تشویق می‌کند که به بررسی طبیعت بپردازند و اعتقاد به اینکه آنان می‌توانند با اوراد و اذکار و رفتارهای خود، واکنش پدیده‌ها را برانگیخته و نتیجه عملی بگیرند، در توسعه اولین مهارت‌های علمی و فنون و علوم مانند پزشکی مؤثر بوده است.^{۱۲} توجه ادیان ابتدایی به خاصیت‌های باطنی اشیا، از نیاکان کیمیا، شیمی، بیوشیمی و فیزیک کوانتومی و جست و جوی نیروهای موجود در دل پدیده‌هاست. نسب فیزیک امروز به نجومی برمی‌گردد که در بابل با انگیزه‌های مذهبی توجه به آسمان، تحریک و پشتیبانی می‌شد. همان گونه که جد اعلائی تشریح کنونی، مراسمی بود که طی آن شکم گوسفند قربانی را در مراسم دینی می‌شکافتند و در جگر آن

از نقطه نظر مردم‌شناسی و جامعه‌شناختی، دین یک واقعیت تاریخی - اجتماعی، و نهادی چونان دیگر نهادها مثل دولت، مؤسسات اقتصادی، خانواده و دانشگاه است. برخی از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان برای آن، وضع و کاربرد زیست - اجتماعی قائل گردیده و بایسته یا سودمندش دانسته‌اند؛ پاره‌ای، آسیب‌شناسانه نقادی کرده‌اند و بعضی رویکردی دو سویه از خود نشان داده‌اند.

این نوشته گزارش گونه مختصری است از موضع اندیشندگان برجسته جامعه‌شناسی، نسبت به حالت اجتماعی زیست‌مند یا آسیبناک دینی.^{۱۳} معلوم است که داوریهای جامعه‌شناسان در دین، همواره در محدوده دانش جامعه‌شناسی و منضبط به روشهای خاص آن نیست، بلکه پیش فرضها و نگرشهای فلسفی، انگیزه‌ها و روحیات شخصی، سوابق خانوادگی و تربیتی، و محیط و مقتضیات اجتماعی آنها نیز تا مغز داوریشان نفوذ می‌کند و ما تنها با مسامحه می‌گوییم: داوریهای جامعه‌شناختی در دین.

۱. درفش جامعه‌شناسی به عنوان یک دانش تجربی - دهمدی نخستین سده ۱۹ میلادی - در فرانسه، به روزگار سن سیمون Saint - Simon (۱۷۶۰ - ۱۸۲۵) و اگوست کنت Auguste-Conte (۱۷۹۸-۱۸۵۷) برافراشته شده است. تا آنجا که به دین مربوط می‌شود، در تاریخ اندیشه غرب، قرن هفده، در مجموع قرن اعتقاد دیوار به دیوار شک و تردید؛ قرن هجده روی هم رفته قرن رد و ستیز و انکار؛ و قرن نوزده غالباً قرن بی‌طرفی و ابزارانگاری بوده است و دانش جامعه‌شناسی در چنین دوره و زمانه‌ای سر برآورد و از این رو گفت: «من نمی‌دانم که ما باید به چه چیز معتقد باشیم ولی می‌دانم که باید اعتقاد داشته باشیم. قرن هجدهم کاری جز انکار انجام نداده است در حالی که روح بشر از طریق اعتقاداتش زنده است...»^{۱۴}

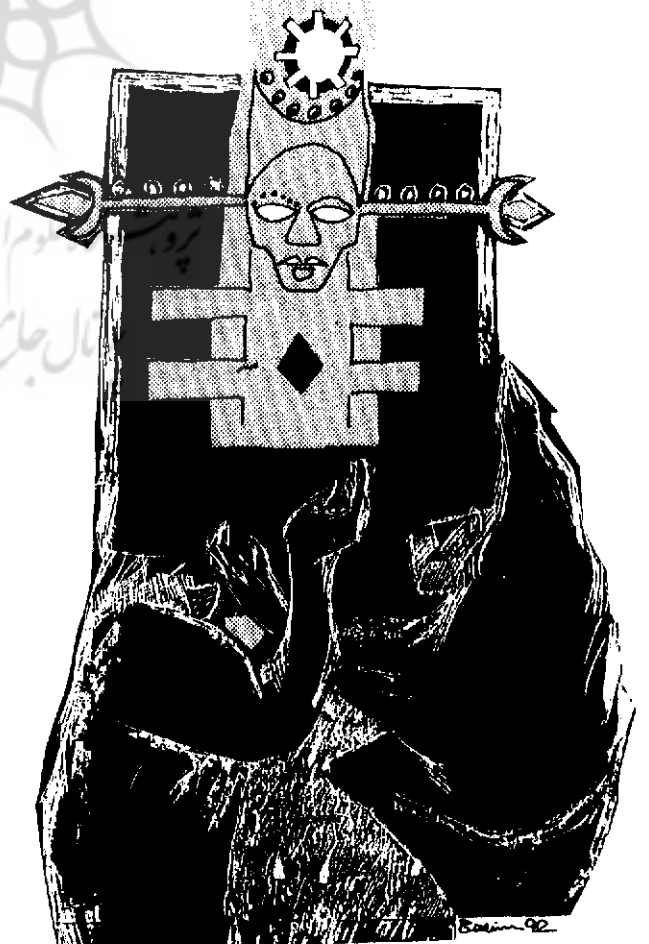
به همین دلیل سن سیمون به استقبال «نواندیشی مسیحی» رفت، از مسیحیت نوین سخن گفت و به تعبیر ویلفردوپاره‌تو Vilfredo-Pareto (۱۸۴۸-۱۹۳۰) - جامعه‌شناس هموطن دو نسل پسین وی - به مفاهیم اخلاقی و مذهبی، نمایی علمی داد. او بر آن بود که «هیچ جامعه‌ای بدون عقاید مشترک وجود ندارد و اخلاق پیوند ضروری هر جامعه است... اقتصاد، حیات اخلاقی و حیات معنوی، با هم جنبه‌های فعالیت جمعی مردمان هستند.»^{۱۵} سن سیمون پس از انقلاب صنعتی و دوره بحران، از لزوم دوره ارگانیک سخن می‌گفت که به نوبه خود، نیازمند آیین و پشتوانه‌ای اخلاقی - معنوی بود.^{۱۶} اما کنت که شاگرد سن سیمون، و هم در پوزیتیویسم و هم در لازم شمردن نوعی اعتقادات، متأثر از او بود، به جای تجدید دین، به تبدیل دین انیشید: «دین بشریت = Religion of humanity». زیرا وی در دوره ۶ جلدی دروس فلسفه تحصیلی (۳۰-۱۸۴۲)، تاریخ فکر بشر را به سه دوره الهی «Theological - estate»، فلسفی «Metaphysical-es» و تجربی «Positive-es» تقسیم کرد که براساس آن، خدا مقوله‌ای برای تبیین پدیده‌ها بود و در فرآیند تاریخی، جای خود را به مقوله علم تجربی داده است. بنابراین از نظر کنت، جهان‌شناسی علمی - تجربی کنونی، جانشین جهان‌شناسیهای فلسفی - استدلالی دیروز، و جهان‌شناسیهای اساطیری و الهی پررور شده است.^{۱۷}



تأمل می‌کردند. آداب و رسوم و شعائر کهن دینی، در شکل‌گیری هنر، موسیقی، رقص، نمایش، تئاتر، نقاشی و ادبیات نقش داشته‌اند. تاپوهای ادیان ابتدایی، نخستین اعتبارات اخلاقی و حقوقی و مدنی بشر را منعکس می‌سازد. حتی مفاهیم زمان و مکان، به گونه‌ای مدیون آیینهای باستانی است و بسیاری از نامهای گیاهان و حیوانات و نشانها و شعارهای کنونی، ریشه در ادیان ابتدایی دارد.^۳

لازم به ذکر است جامعه‌شناسانی چون بارنز H.E. Barnes و بکر H. Becker برآنند که امثال فریزر و تایلور درباره نقش و اهمیت و تأثیر معتقدات دینی اقوام نانوینا در امور اقتصادی، سیاسی، حقوقی و اندیشه آنها، به مبالغه گراییده‌اند. آنان می‌گویند در این تأثیر، فی‌الجملة، سخنی نیست ولی محققان مزبور، زیاد بزرگنمایی کرده‌اند «مبالغه آنها زاده این است که مفهوم مقدس «Sacred» را درست درنیافته و آن را با مفهوم فوق طبیعی «Super natural» که یکی از عناصر مهم دین است برابر گرفته‌اند» «انان همچنین می‌گویند گاهی نویسندگانی نیز که انگیزه تبلیغ مسیحیت داشتند، این گونه مسائل را اب و تاب داده‌اند.»^۴ به هر روی، از نظر کنت، علم تجربی کنونی، پیشینه فلسفی و الهیاتی دارد و روزی مذهب بود که کنجکاوهای جهان‌شناختی ذهن بشر را پاسخ می‌گفت و بتدریج او را برای بلوغ علمی آماده می‌کرد.

۲. جامعه‌شناسی در مرحله دوم تطور خویش [نیمه قرن نوزدهم] به تجربه مارکسیسم می‌رسد که از کارل مارکس (۱۸۱۷ - ۱۸۸۳) شهرت و شیوع یافته است. وی با طرح قضیه «دین آه ستم‌دیدگان و افیون توده‌هاست» به عنوان یک جامعه‌شناس آلمانی، به آسیب‌شناسی دینی انسان همت گمارده است. مارکس، نظم موجود سرمایه‌داری در



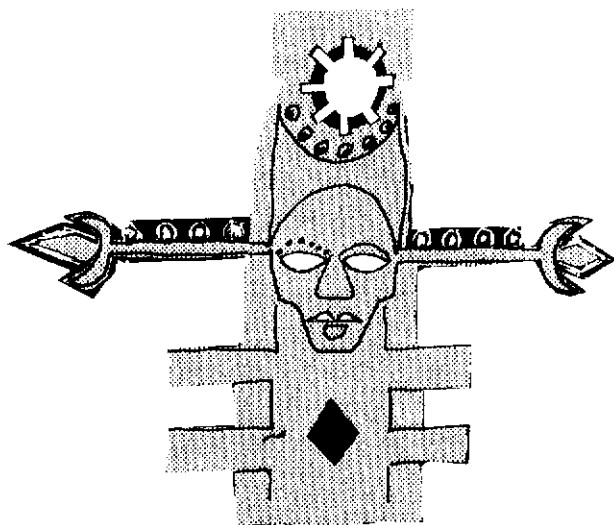
جامعه را آکنده از تباهی و تناقض یافت و به دگرگونی اندیشید و چون هم کلیسا و هم دولت را مکانیسمهای حفظ نظم حاکم طبقاتی روزگار خویش دید، در هر دو به آسیب‌شناسی و نقادی بدبینانه‌ای پرداخت. به قول روزه گارودی، خرده‌گیرهای ریشه‌ای مارکس از کلیسا، خدمت بزرگی به ایمان اصیل مسیحی کرد.^۵ همان گونه که باید گفت، سرمایه‌داری را هم لختی بر سر عقل آورد [این تعبیر را از زنده‌یاد شریعتی وام گرفتیم].^۶

باید گفت آنچه مارکس نفی می‌کرد، وضع موجود «Status-guo» زندگی اجتماعی مردمان در روزگار خویش بود با همه بنیادها و پدیدارهایش. اریک فروم نقل می‌کند که «آنچه مارکس با آن می‌جنگید نه خدا، بلکه بتها بودند».^۷ «او از آن رو بر مذهب خروشید که با انسان بیگانه شده بود و نیازهای راستین او را سیراب نمی‌کرد. ستیز وی با خدا، درواقع پرخاشی است بر بتی که نام خدا گرفته است. در رساله‌ای که به جوانی نگاشته، چنین گفته: نه آنان که خدایان عوام را تکفیر می‌کنند بی‌خدایند بلکه کسانی بی‌خدایند که پندارهای عوام را به خدا نسبت می‌دهند.»^۸ کارل کائوتسکی نیز بر آن است که «بی‌شک مسیحیت در آغاز جنبشی از طبقات فرودست گوناگون بود... [اما سپس]... کلیسای مسیحیت به سازمانی استیلاجو تبدیل شده است...»^۹

در مضمون آسیب‌شناسی دینی مارکسیستی، توجه به نقش اجتماعی نیرومند دین و اعتقاد، نهفته است و طرفه اینکه کار مارکس، بی‌شباهت با آنچه از آگوست کنت گفتیم نبود. کنت دین را کهنه و «تاریخ گذشته» دانست اما به دلیل اعتقاد به جایگاه عمیق کیش و آیین در زندگی اجتماعی، مجبور شد برای تثبیت نظم اجتماعی، بدلی برای آن پیدا کند: «دین انسانیت». مارکس نیز دین را برخاسته از ترس و اضطراب و امری ارتجاعی و توهمی یافت،^{۱۰} ولی به خاطر اعتقاد به نقش نافذ مذهب در جامعه، ناگزیر شد برای انقلاب و تغییر نظم موجود اجتماعی، بدلی برایش بیابد: «ایدئولوژی طبقاتی»!

اریک فروم بر آن است که سوسیالیسم مارکس همان مسیحیت است که به زبان قرن نوزدهم بیان شده است [نفی مالپرستی - از خود بیگانگی و تباهی انسان در سرمایه‌داری - ایمان به آینده حتمی و درخشان برای تاریخ و...].^{۱۱} الوین گولدنر - جامعه‌شناس معاصر آمریکایی - نیز به دشمنی و نفرت موجود در افکار مارکس نسبت به نفس پرستی «egoism» اشاره می‌کند و می‌گوید: «مادیالوگی در حال رشد و مداوم میان مارکسیستهای غربی و متخصصین الهیات می‌بینیم و به همان ترتیب آمادگی از جانب مارکسیستهایی که نگرشی کمتر انتقادی نسبت به دین داشته و آن را پدیده‌ای پیچیده‌تر از «افیون توده‌ها» در نظر می‌گیرند».^{۱۲} باید گفت که آسیب‌شناسی دینی انسان، به تجزیه و تحلیل‌های دقیقتر از فرمول کلی و جزمی «دین = افیون» نیاز دارد و خواستار ژرفنگری و آنالیز بیشتری است. اریک فروم خود در پایان کتاب سیمای انسان راستین، یکی از مسائل آسیب‌شناختی دینی انسان را این می‌داند که اگر دولت، مرجع عالی طرز تفکر دینی یا ارزشهای معنوی گردد، هر چند هم این ارزشها به لحاظ عینی درست و منطقی باشند، به پیدایی قدرت مطلقه می‌انجامد^{۱۳} و این همان چیزی است که خلیفه در غرب، راه‌حلش را استقلال و جدایی ارزشها و اعتقادات دینی از دولت و حکومت دانسته‌اند.

۳. پایانه سده ۱۹، پیش از جنگ اول، جامعه‌شناسی به مرحله سوم و کلاسیک زندگی خود پا می‌نهد و می‌توان گفت به سن بلوغ می‌رسد. امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) فرانسوی که از متفکران



خوشه نوع "Configurations of culture Growth" شناخته شده است^{۲۲} با آثاری چون تقسیم کار در جامعه، قواعد روش جامعه‌شناسی، صور ابتدایی زندگی دینی بشر و... دفتر جامعه‌شناسی کلاسیک را رسماً می‌گشاید. در این مرحله، زیست‌شناسی دینی انسان و جامعه‌شناسی دینی به عنوان بخشی از فیزیولوژی اجتماعی، به گونه‌ای مشخص مورد توجه قرار گرفته است و دین یکی از مهمترین ابعاد زندگی اجتماعی آدمی دانسته شده که باید از طریق فرضیات دانشمندان و نظریات جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان و تحقیقات و مطالعات مربوط، مورد بررسی قرار گیرد.^{۲۵} باید گفت که ویلیام رابرتسون اسمیت اسکاتلندی (Smith ۱۸۴۶-۱۸۹۴) از نخستین کسانی بود که سهم خاصی را که دیانت در شوون اجتماعی ایفا می‌کند مورد بررسی قرار داد و تا عهد او دیانت را به عنوان یک بنیاد فلسفی مجزا تلقی می‌کردند.^{۲۶} وی کتابی تحت عنوان گفتارهایی درباره دین اقوام سامی دارد. درباره قربانی و دیگر مراسم دینی تحقیقاتی کرده و نقش تاریخی - اجتماعی دین را مخصوصاً در وحدت و انسجام بخشیدن به یک گروه اجتماعی، مهم شمرده است.^{۲۷} از نظر اسمیت مذهب، تنها یک ترس مبهم و فرزند هراس و وحشت نیست بلکه رابطه کلیه افراد یک جامعه با قدرتی که نیکی جامعه را می‌خواهد، و حافظ مقررات و نوامیس و نظم اخلاقی آن است.^{۲۸} می‌باشد.

ان، با یکدیگر شریک بودند و همین اشتراک، مایه اتحاد آنان بود و ایشان را به دوست داشتن و قوم شمردن یکدیگر هدایت می‌کرد.^{۲۹} از اتحاد خانواده‌ها، اجتماعاتی پدید آمد که در یونانی به فراتریا و در لاتینی به کوریا معروف بود و در این اجتماعات بزرگ، خدایان نیز بزرگتر و برتر و افکار دینی نسبت به گذشته روشتر شده و مثل گذشته، پرستشگاه و مراسم قربانی و طعام عمومی، شراب فشانی، نیایش و سرودها و... عامل مهم همبستگی بود. از اتحاد چند کوریا، تریبوس، و از اتحاد چند تریبوس، شهرها پدید آمد که این اتحادها نیز جنبه مذهبی داشت. در آن زمان اساساً اجتماع را نوعی عبادت تلقی می‌کردند،^{۳۰} لذا توسعه اجتماعات بشری با به پا و دوش به دوش ترقیات مذهبی بوده است.^{۳۱}

هاری آلبر، پژوهشگر دورکیمی، چهار کارکرد عمده دین در گذشته را از نظر دورکیم چنین شرح می‌دهد: دین برای نیروهای اجتماعی ۱. انضباط بخش بود (با ضبط نفس و تقوا و پرهیزگاری که ایجاد می‌کرد) ۲. انسجام بخش بود (با مراسم و پیوندهایش) ۳. حیاتبخش بود (با انتقال دادن ارزشهای اجتماعی به نسلهای بعدی) ۴. خوشبختی بخش بود (با امید و آرامشی که الهام می‌بخشید و چشم‌اندازی از جهان اخلاقی که نشان می‌داد و معمای مرگ و احساس فقدان را حل می‌کرد). اساساً دین انسان را به قلمروهای فرا - فردی Post-Individual وابسته می‌ساخته و شهر خدا بازتاب شهر انسانیت می‌شد. دین با رویگردان ساختن مردم از اشتغالهای منفید فایده در زندگی روزانه، یک نیروی به تمام معنی ضد فردگرا و برانگیزنده تعلق اشتراکی به هدفهای اخلاقی بود، هدفهایی که از مقاصد فردی فراتر قرار داشت.^{۳۲}

اما باید گفت، همان گونه که به نظر فونر باخ، انسان صفات و استعدادهای والای خود را در خدا می‌دید - خود را می‌جست و او را می‌یافت یا خود را در او فرا می‌فکند - به نظر دورکیم نیز، انسان احساس اجتماعی خود را در خدا و تقدس منعکس می‌کرد، و دین تسامی روح جمعی مردمان و باز نمود موجودیت و کیان اجتماعی بود. خدایان وجدان اجتماعی را تجلی می‌بخشیدند،^{۳۳} بنابراین دورکیم در جوامع گذشته و نیز اقوام ابتدایی کنونی، برای دین نقش اول زیستن قائل است. ملیت خواهی و وطن پرستی کنونی نیز پیشینه دراز و ریشه‌دار مذهبی دارد. انسان‌شناسان متأخر از جرمه مایلیوسکی و رادکلیف براون نیز از مطالعات خویش چنین نتیجه گرفته‌اند که در جوامع ابتدایی، دین به حفظ همبستگی اجتماعی و

دورکیم در دین پژوهی تا حدودی تحت تأثیر او بود. در کتاب صور ابتدایی زندگی مذهبی، دورکیم با مطالعه در توتیسیم و ادیان ابتدایی - خصوصاً در بومیان اولیه استرالیا که کهن‌ترین جامعه بشری به شمار می‌رود - به این نتیجه رسید که دین در گذشته یک تجربه اجتماعی و در واقع شیرازه جامعه بود. اعتقادات دینی یک قوم، روح جمعی آنها و وجدان اجتماعی‌شان را شکل می‌داد. مناسک دینی، ناظر بر نیازهای اجتماعی ریشه‌دار انسان بود و دین واقعیتی اجتماعی داشت. وقتی شخص به دین عمل می‌کرد در واقع حس همبستگی و اتکا به گروه و خلاصه حس بودن در جامعه را برمی‌تافت. اصلاً جامعه منشا دینی داشت و دین آن را ایجاد می‌نمود.^{۳۴} دیانت یک نوع سلوک اجتماعی بود. اعتقاد به چیزهای مقدس "Sacred" در برابر غیرمقدس "Profane" نهادهایی را به وجود می‌آورد و از لحاظ اخلاقی جامعه را متحد می‌ساخت.^{۳۵} دین زبان مشترک اخلاقی جامعه و امری اجتماعی بود که در تثبیت اوضاع نقش داشت.^{۳۶} دورکیم به عنوان جامعه‌شناس، معتقد شده بود که جامعه برای بقا باید در درون فرد فرد احاد خود حضور داشته باشد و این دین بود که در درون افراد، احساس الزام اخلاقی نسبت به مصالح اجتماعی پدید می‌آورد؛ بنابراین مکانیسمی بود که سامان اجتماعی را حفظ می‌کرد و یک نیاز اجتماعی محسوب می‌شد. برداشت دورکیم از نقش دین در گذشته را، معلم وی فوستل دوکولائز (۱۸۳۰-۱۸۸۹) بیشتر به شکلی دیگر و نامنظم، به بحث گذاشته بود. به نظر دوکولائز، در گذشته مذهب بنیان زندگی اجتماعی بشر را تشکیل می‌داد و اموری مثل ساختن خانه، خانواده، ازدواج، مالکیت، وراثت و سایر حقوق و قوانین خانواده، شکل‌گیری اجتماعات، پدید آمدن شهرها، بنای تمدنها، معلومات مردمان، تقویم و گه‌شماری و تاریخ‌نگاری، حکومت مدنی، مجامع قانونگذاری، قضایی، امور لشکری و جنگ، هنر و... مبتنی بر معتقدات بود. وی می‌نویسد «خدایان خانواده‌های قدیم، طهارت و صفا را واجب و خونریزی را حرام می‌شمردند و این امر اگر خود موجد عدالت نباشد لاقلاً آن را تقویت کرده است. افراد هر خانواده در پرستش خدایان

نظارت بر سلوک فردی کمک می‌کرده است.^{۳۷}

بعد از دورکیم، نوبت به ماکس وبر - جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۶۴-۱۹۲۰) - می‌رسد که پس از فروید، از مهمترین دانه‌های خوشهٔ نبوغ شمرده شده است: (محقق در علم حقوق، اقتصاددان، مورخ، فیلسوف و جامعه‌شناس). وی دین را به عنوان یک پدیدار اجتماعی و فاکتور قابل ملاحظه تلقی کرد که در محاسبات پیشینیان کمتر از اندازه به حساب گرفته شده است.^{۳۸} اگر دورکیم از جایگاه زیست - اجتماعی دین در گذشته سخن می‌گفت، وبر بحث و گفت‌وگو از نقش و کارکرد جامعه‌شناختی آن را در روزگار خود و عصر حاضر به میان کشید. به نظر او، اعتقادات دینی می‌توانند در عینیت مناسبات و تحولات اجتماعی، تأثیر بگذارند. در واقع هدف او، تکمله و دفع توهمی بر نظریهٔ انقلابی مازکس بود: (داستان زیربنا بودن ساختار اقتصادی - عینیت - و روبنا بودن فرهنگ و اندیشه - ذهنیت - که معمولاً سوء تعبیر و تفسیر شده است). وبر تبصره‌ای افزود: ذهنیتها نیز به نوبهٔ خود در عینیت دست می‌برند و بازیگری می‌کنند.

ماکس وبر در اثر مهم خویش اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری که بعدها پارسنز آن را به انگلیسی ترجمه کرد *The Protestant ethics and The Spirit of Capitalism-1930*

می‌نویسد: ما هرگز این دعوی نابخردانه را نداریم که سیستم اقتصادی سرمایه‌داری بیکباره مولود پروتستانسیم است بلکه فقط می‌خواهیم تأثیر قابل ملاحظهٔ فرآیندهای مذهبی را در توسعهٔ مادی جامعه نشان دهیم.^{۳۹} در همین کتاب، وبر توضیح می‌دهد که چگونه اخلاق و تلقیهای پروتستانی در رونق اقتصادی و تکوین سرمایه‌داری مؤثر بوده است چون در خوی و اعتقادات مذهبی پروتستان، کسب و کار، تکلیفی دینی است. خدا هر کس را به حرفه‌ای موظف فرموده، از بیکاری و تنها چشم به آسمان دوختن و دست بر دعا برداشتن خوشش نمی‌آید، میان انسان و خالق هیچ میانجی نیست و آدمی دارای کرامت و اصالت است [اصالت فرد]، خرد معتبر است و باید در تولید و اکتساب به کار گرفته شود. دین به عقل نگرش مثبت و به مقتضیات و مصالح و کار منظم عقلانی و حسابگری دقیق امور توجه کامل دارد و از خوشگذرانی و تبلی و هرزگی پرهیز می‌دهد و به جای آن سرمایه‌گذاری و خرج مال در تجارت را تشویق می‌کند. این است که نخستین بازرگانان اروپا منتسبین به این مذهب بوده‌اند.^{۴۰}

بدین ترتیب وبر در کتاب یاد شده، به زیست‌شناسی دینی انسان تقرب جسته است ولی در تحقیقاتی که پس از نوشتن آن کتاب در ادیان بزرگ آسیایی انجام داده، رهبردی آسیب‌شناختی داشته است. به نظر او کاستی دین بودایی و هندویی، اخلاقیاتی بوده است که مؤید و مشوق فعالیت عقلانی - بازرگانی باشد.^{۴۱}

در این زمینه وبر کتابی به نام جامعه‌شناسی دین نوشت که بخشی از آن به انگلیسی برگردانیده شده است *The religion of India - 1959* وی در این کتاب می‌گوید با اینکه عناصر مساعدی در طریقتهای دینی جین (Jainism) و زرتشتی و آیین والایها چارایا، برای کسب و تجارت وجود دارد، اما مذهب هندوی ارتدکس برخلاف این است.^{۴۲}

هائری مندراس و ژرژگورویچ پس از توضیح آرای وبر، آن را نقد کرده‌اند، از جمله اینکه گفته‌اند سرمایه‌داری در جاهای دیگری که کاتولیک، بودایی، و کنفوسیوسی بودند پیش رفته است.^{۴۳} ورنر سومبارت - جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی - مذهب یهود و نیز کاتولیک را در پیدایی سرمایه‌داری مؤثر دانسته است. روحیه سرمایه‌داری او تقریباً چیزی شبیه به کتاب وبر است. (لازم است ذکر شود که نه وبر و نه سومبارت به نظام سرمایه‌داری خوشبین نبودند.

سومبارت می‌گوید: «با منافع اقتصادی به معنی کلی آن می‌تواند وجود داشته باشد و یا علائق عشقی. اگر هستهٔ اصلی آنچه را که در زندگی انسان اهمیت دارد مورد توجه قرار دهیم باید گفت که انسان یا برای کارکردن زندگی می‌کند و یا برای عشق ورزیدن. کار به معنی پس‌انداز است و عشق به معنی خرج کردن.»^{۴۴} آمینتوره فانفانی - اقتصاددان پارادایمها ایتالیایی - نیز مذهب کاتولیک را در توسعهٔ اقتصادی دخیل شمرده.^{۴۵} ماکسیم رودنسون - استاد جامعه‌شناسی و خاورشناس فرانسوی - در سوربن همین مطلب را در بارهٔ اسلام صادق دانست.^{۴۶} در اینجا باید بیفزاییم که بارنر و بکر - جامعه‌شناسان آمریکایی - با اینکه تأثیر غیرمستقیم و ناخواستهٔ پروتستانسیم را در تحولات اقتصادی می‌پذیرند ولی رویکردی آسیب‌شناسانه دارند و معتقدند که پروتستانسیم در پیشرفت تفکر علمی مؤثر نیفتاد و باعث احیای تعصبات دینی به شکلی دیگر شد و برخلاف نظر بسیاری از محققان، از آیین کاتولیک خرافی‌تر بود، با نوآوری و جهان‌شناسی علمی ستیز بیشتری ورزید، اگر هم در پیشرفت اقتصاد نقش داشت در علم پس‌رو بود. لوئر نظریهٔ کوپرنیک را رد کرد و دانشگاهها را خوار ساخت و خرد را شیطانی شمرده، بازگشت به مسیحیت سادهٔ نخستین، محملی برای واپس‌گرایی از نوع جدید گردید، پروتستان بیش از کاتولیک بر صحت و قاطعیت انجیل تأکید نمود در حالیکه کاتولیکها لااقل گاهی آن را تفسیر می‌کردند. پروتستانسیم، نظام طبقاتی سرمایه‌داری و بهره‌کشی بیرحمانهٔ آن را توجیه کرد و در عرصهٔ سیاست خواستار قدرت مطلق دولت بود.^{۴۷}

حقیقت اضلاع مختلف دارد. و بر باب گفت‌وشنودی را گشود و دیگران دامنه‌اش را گسترده. از ابعاد مختلف بر رسیدند و چون و چرا کردند. هر کس از نقش مثبت یا منفی این یا آن دین در توسعه سخن گفت، برخی مسأله را فراتر از رونق تجاری دیدند و بر نقش منفی دین (حتی دینی که احیاناً در رواج اقتصاد نیز مؤثر می‌افتد) در عرصه‌های دیگری مثل علم، سیاست، فرهنگ، اندیشه و حقوق انسانی اصرار ورزیدند اما باید گفت ارزش هر دینی، تابعی از متغیر مردمی است که بدان باور دارند. متعالی‌ترین دینها به دست ابلهان تباه می‌شوند اما معمولی‌ترین دینها به همت نسلهای شایسته و شکوفان، در مسیر رشد و اعتلا، تعبیر و اتخاذ می‌گردند. دیوید هیوم راست گفت که: «یک دین هر اندازه معقول و منطقی و به دستورهای اخلاقی آراسته باشد در اذهان مردم ناآگاه و بی‌دانش، ناگزیر مسخ می‌شود و زیانهای اجتماعی بسیار به بار می‌آورد».^{۴۸} همان‌گونه که پیغمبر ص گراسی ما فرمود: «مردمان چوستان معاندند. بهترینشان در دورهٔ جاهلیت، در دورهٔ اسلام نیز بهترینند»^{۴۹} و مولای ماعلی بن ابی‌طالب فرمود: «قرآن خطی است نوشته شده در میان دو پاره جلد که به زبان سخن نمی‌گوید و ناچار برای آن مترجمی لازم است تا عبارتش را تعبیر کند و این مردمانند که از جانب آن سخن می‌گویند».^{۵۰}

بنابراین وبر بررسی و پژوهش در پندارها و کردارهای مذهبی هر نسل از حیث اهمیت جامعه‌شناختی آن را بنا گذاشت و بعد از او این گونه مطالعات رواج یافت، مثل کارهایی که اندکی پیشتر از آن یاد شد و مثل کارهای پرابو، نارن، ارنست ترولنش و دیگران.^{۵۱} مرحوم دکتر شریعتی هم در ایران تا اندازهٔ زیادی از وبر متأثر بود.

۴. جامعه‌شناسی پس از جنگ دوم [دههٔ ۱۹۳۰ و مقارن با بحرانهای بزرگ غرب]، در آمریکا و هاروارد، جنبهٔ آکادمیک پیدا کرد که نمایندهٔ برجستهٔ آن تالکوت پارسنز Parsons است. او با شاگردانش مکتب "Functionalism" را بنا نهاد. پارسنز رمانتیسیم آلمانی را با پراگماتیسیم آمریکایی درآمیخت و در ادامهٔ میراث کلاسیک دورکیمی





دهد و موعظه نماید. جامعه‌شناسی وظیفه دارد ساز و کارهای اجتماعی را به روش تجربی، تجزیه و تحلیل کند. جامعه‌شناس اگر ذوق و استعداد و شایستگی‌اش را به ظهور رساند، می‌تواند وعظ معنوی - اخلاقی و دعوت مذهبی - ایدئولوژیک انجام دهد (در سلک یک مصلح اجتماعی نه متخصص جامعه‌شناسی) ولی نباید با عنوان کردن دین و اخلاق و ایدئولوژی، نارساییهای دانش اجتماعی خود را از دیده‌ها دور بدارد. دین رسالت خاص خود را دارد و نمی‌تواند جانشین دانش و خرد بشری شود و انسان باید خردمندانه و دانشورانه برای مشکلات زندگی اجتماعی خویش، پیوسته چاره‌جویی کند؛ همچنان که علم نیز نمی‌تواند ادای دین را دریاورد.

افزون بر جامعه‌شناسانی که ذکرشان رفت، دیگری هم گاهی از جنبه زیست - اجتماعی دین سخن گفته‌اند و گاهی آن را به آسیب‌رسانیدن متهم کرده‌اند. جامعه‌شناسانی مثل سامنر و کلر از یک سو گفته‌اند مذهب نیز مثل سایر تأسیسات اجتماعی وسیله‌ای برای تطبیق انسان با محیط بوده است و انسان علاوه بر محیط طبیعی و اجتماعی، به یک محیط مافوق طبیعی نیز اعتقاد پیدا کرده و نیاز داشته که خود را با آن تطبیق دهد و تطبیق با این محیط سوم برای آدمی به همان اندازه دو محیط دیگر اهمیت داشته و در زندگی او تأثیر می‌گذاشته است.^{۴۶} از سوی دیگر آنان گفته‌اند «مذهب نه یک موضوع اخلاقی بلکه بیشتر به صورت آداب و رسوم و تشریفات بود و روی هم رفته از راهنمایی اخلاق و رفتار اجتماعی عاجز مانده و در قالبها متوقف شده است. دین اغلب جنبه مهم داشته و دستورهای متضادی صادر کرده است (مثل جنگ و صلح، تکبر و تواضع، ثروت و فقر و...) تشویق به گدایی نموده، در چرخهای تأسیسات دیگر سنگ انداخته، تحریک به جنگ کرده، آتش اختلاف و تعصب را دامن زده و از علم جلوگیری نموده است و به همان اندازه که دشوار است مذهبی مشوق علم و تحقیقات آزاد بافت، به همان اندازه نام بردن دانشمندان و مکتشفین بزرگی که به دست زمامداران مذهبی به هلاکت رسیده و یا شکنجه دیده‌اند آسان است»^{۴۷}.

بلاکمار و جیلین نیز در کتاب مرزهای جامعه‌شناختی وجهه نظر



- وبری، او و خصوصاً شاگردش، شیلز، از وجهه نظر جامعه‌شناسانه، رویکردی مثبت و زیست‌شناختی در دین اتخاذ کردند.

پارسنز در سال ۱۹۳۷ کتابی منتشر کرد تحت عنوان *The Structure of Social action*. به نظر او زندگی اجتماعی نیازمند الگوها و نمونه‌ها، پارادایمها "Paradigm"، سبملها و مفاهیم مشترکی است که بتواند ارزشهای اخلاقی را دربرگیرد و دین از این جهت می‌تواند نقش مهم زیست - اجتماعی داشته باشد. مذهب استعداد آن را دارد که معیارهای سلوک اجتماعی را به زبان خاص سمبولیک بیان و از لحاظ احساسی تقویت کند^{۴۸} و دارای علائمی است که می‌تواند از طریق نفوذ در احساسهای مردمان، مفاد قواعد و نظامات سلوک اجتماعی باشد^{۴۹}. وی در اثر دیگرش *Sociological Theory and Modern Society*, New York 1967 توضیح می‌دهد که مسیحیت پروتستانی در پیدایش فرهنگ جامعه مدرن نقش درجه اول و تعیین‌کننده داشته و اقتصاد نیرومند، تکنولوژی و علم و انقلاب آموزشی مدیون اوست^{۵۰}، همچنان که مسیحیت کاتولیک نیز در گذشته و قرون وسطی، جامعه و فرهنگ عظیمی پدید آورده است^{۵۱}. ریشه ساخت قانونی جامعه غربی به تاریخ مذهبی آن جامعه برمی‌گردد و دموکراسی و اصالت فرد، و امدار نگرش به انسان و ارزش او در مسیحیت می‌باشد^{۵۲}. در مسیحیت به تبعیض، فقر شدید، بیماری و مرگ زودرس با نگاهی منفی نگریسته شده است، هم اینها که شاخصهای زندگی مدرن کنونی را تشکیل می‌دهد^{۵۳}. مسیحیت کانون اصلی نظم و اتحاد و پیشرفت در جامعه غربی بوده^{۵۴} و خداوند به شکل نامرئی اما توانا و پر از راز در نظام اجتماعی الهامبخش است^{۵۵}. به طور کلی از نظر مکتب فونکسیونالیسم «هرگاه در جامعه‌ای عشق به خداوند و توجه به اخلاق ضعیف گردد آن جامعه دچار بحرانهای شدیدی می‌گردد و چاره چنین بحرانهایی فقط از طریق تأکید بر اخلاق و تقویت احساسات والا نسبت به مقدسات و حفظ دین میسر خواهد گشت»^{۵۶}.

۵. الوین گولدنر - استاد دانشگاه واشنگتن در دهه ۱۹۷۰ - از زمره جامعه‌شناسانی نظیر میلز^{۵۷} و هربرت مارکوزه است که در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ بر اثر بحران فرهنگی آمریکا و مسائلی چون تبعیض نژادی، زنان و... در برابر سنت جامعه‌شناسی امثال پارسنز قد علم کرده و آن را محافظه کار "Conservat" و در خدمت توجیه وضع موجود "Status-guo" دانستند. گولدنر جامعه‌شناسی تأملی "Reflexive Sociology" را پیشنهاد نمود.

به نظر ما گولدنر بر نکته مهمی انگشت گذاشته است: «توسل به دین علامت جاه‌طلبیهای سرکوب‌شده جامعه‌شناسان است»^{۵۸} منظورش را چنین توضیح می‌دهد که جامعه‌شناسان می‌خواهند برای تغییر جوامع راه‌حل ارائه دهند و موقعیتی برتر پیدا کنند و چون نمی‌توانند، خود و دیگران را با تحویل امور به دین و دینداری، تسلی می‌بخشند^{۵۹}. در واقع او می‌خواهد تأکید کند که خدای جامعه‌شناسانی چون سن‌سیمون، کنت، دورکیم، وبر، پارسنز و شیلز - چه در کسوت آسمانی و چه در کسوت زمینی و بشری و اجتماعی - همان خداوند رخنه‌پوش "God of Gaps" است که به عنوان یک فرضیه علمی و برای پوشانیدن کاستیهای فرضیات علمی موجود مورد استفاده قرار می‌گرفته است. فیزیکدانان نیز هرگاه از تبیین علمی برخی از امور طبیعی باز می‌مانند فرصتی پدید می‌آید که از آفرینش خدا و تدبیر او سخن به میان آرند و از یلکان مجهولات دانش بشری به بام الهیات روند. باید گفت تا آنجا که به جامعه‌شناس مربوط می‌شود لازم است آزمایش و تجربه و تحقیق کند نه اینکه پند و اندرز

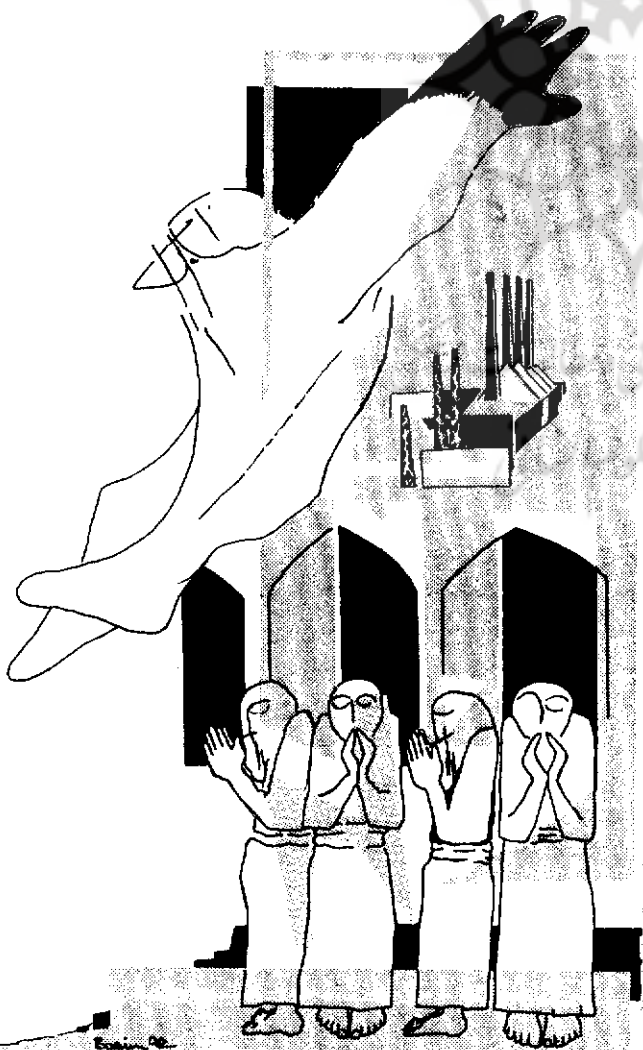
آسیب‌شناختی و بدبینانه دارند «مذهب اعم از محافظه‌کار یا جزمی، از تلاش مردم برای کشف حقیقت جلوگیری کرده و حقایق تازه را مستور نگاه داشته است. مذهب بود که گالیله را ناگزیر ساخت چشم از اکتشاف بزرگ علمی خود ببوشد. مذهب بود که پیشرفت علم را مانع شد و دانشمندان را از تحقیقات آزاد بازداشت و تمایلات دموکراتیک مردم را خفه کرد»^{۶۶}. کلیفورد کرک پاتریک - جامعه‌شناس آمریکایی - هم در کتاب دخالت مذهب در امور انسانی به درگیری علم و دین تأکید می‌کند^{۶۷}؛ اما الیوت دنیسمور چاپل و کارلتون استونسن گن - مردم‌شناسان آمریکایی - مذهب را پاسخی برای بحرانهای فردی و اجتماعی دانسته‌اند. ساموئل کینگ - استاد جامعه‌شناسی دانشگاه بروکلین آمریکا - پس از اشاره به نظریات متضادی مثل نظر هربرت اسپنسر و شارل بوگله که معتقدند اخلاق تنها در صورت استقلال از مذهب می‌تواند پیشرفت کند؛ و رابرت ماک ایور که معتقد است مذهب و اخلاق مکمل هم‌اند؛ و روت بندیکت و هاری المر بارنس که معتقدند مذهب غیر از اخلاق است ولی آن را مثل صدف که مروارید را در بر می‌گیرد، حفظ می‌کند، تقدیس می‌نماید و تنظیم و ترتیب می‌دهد^{۶۸}، و پس از اشاره به دو دسته جامعه‌شناسان که برخی نسبت به دین سوءظن مفرط داشته‌اند و برخی مثل الوود، سوروکین و نوین‌بی راه حل بسیاری از مشکلات اجتماعی را احیای معنویت یا مذهب دانسته‌اند، خود چنین نتیجه می‌گیرد: مذهب در مقام پاسخ به برخی از نیازهای بشر بوده، در تلطیف و نگهداری اخلاق نقش داشته و کم و بیش به اتفاق نظر دانشمندان اجتماعی، امری طبیعی است و مثل سایر تأسیسات موضوعیت داشته و دارد و همواره خواهد داشت. مذهب در طول تاریخ هم متهم به اتهاماتی بوده که نمی‌توان انکار کرد و هم خدمات بزرگی انجام داده است. درست است که مذهب برای بشر بسیار گران تمام شده ولی در عین حال بسیار مفید هم بوده است^{۶۹}.

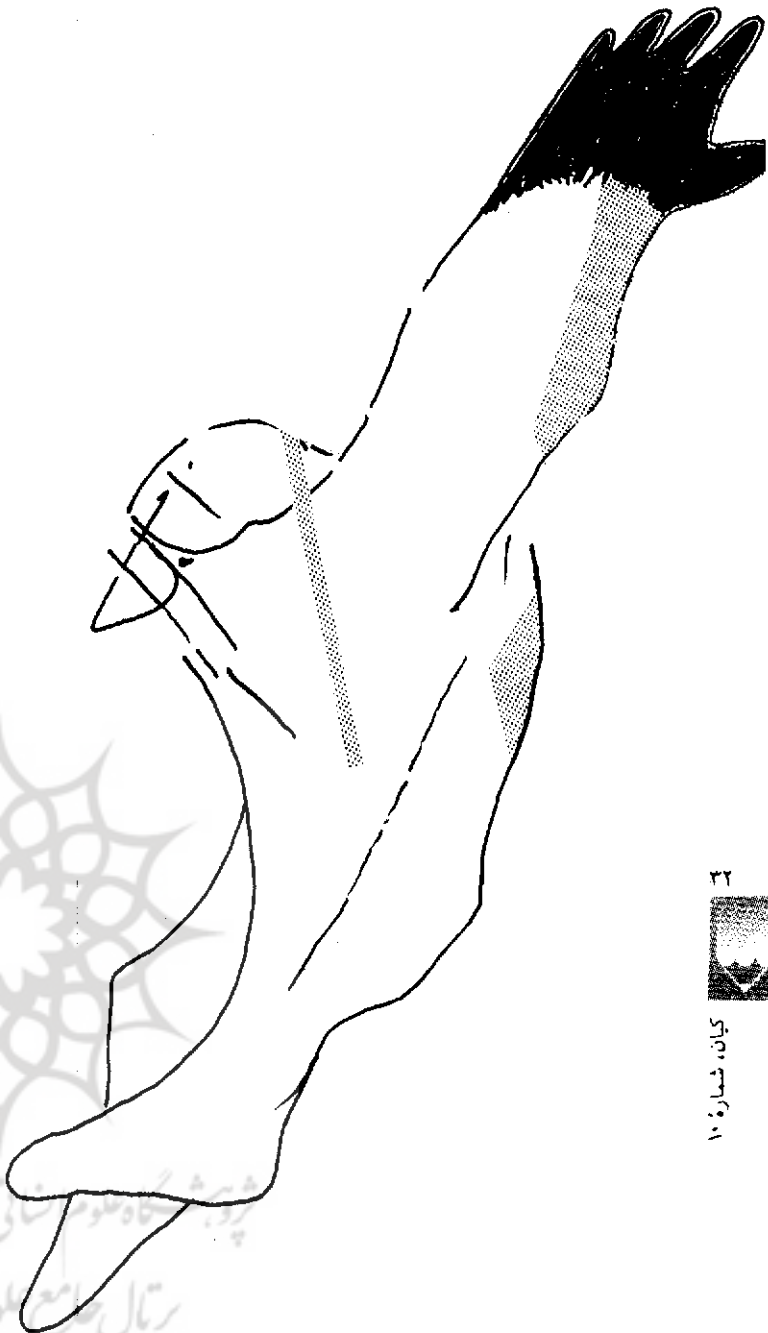
۶. واپسین نتیجه‌گیریهای جامعه‌شناسان در باره مذهب

دیدیم که جامعه‌شناسان، نخست به نواندیشی دینی چشم دوخته‌اند (سن سیمون: مسیحیت نوین) سپس خواسته‌اند اساساً آلترناتیوی بشری برای دین پیدا کنند و چیزی به جای آن نهند (کنت: مذهب انسانیت تکنوکراتی، مارکس: ایدئولوژی طبقاتی کارگری). آنگاه دین را ریشه‌دارتر از این حرفها دیدند و به پژوهش تاریخی - اجتماعی و مردم‌شناسانه آن روی آوردند (فریزر، تایلور، اسمیت، دورکیم و...). توجه دوکولائز و دورکیم به نقش زیست - اجتماعی غلیظ دین در گذشته معطوف شد. وبر پای بحث و دین‌پژوهی و جامعه‌شناسی دینی را از گذشته به عصر حاضر کشید: باید نقش و تأثیر این با آن وضع دینی را در این یا آن نسل جدی گرفت. این نطق نصیب ماکس وبر شد که نهاد دین در ارگانیزم اجتماعی به عنوان یک عامل قابل ملاحظه فرهنگی مطرح است و متناسب با وضع بالفعل انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و رفتارهای مذهبی مردمان و نسلها، می‌تواند تأثیر مثبت یا منفی در مناسبات عینی و تحولات اجتماعی و اقتصادی جوامع داشته باشد. بدین ترتیب باب گفت و بازگفتی علمی و جامعه‌شناختی در باره دین گشوده شد و در باره پتانسیلهای مذاهب گوناگون در اینجا و آنجا تحقیقاتی به عمل آمد [در این زمینه، نواندیشی دینی و اصلاح و تجدید فکر دینی، بار دیگر مورد توجه پژوهندگان قرار گرفت]. بنابراین امروز دیگر به جای پیش‌فرضهای قالبی و جزمی مثبت یا منفی در باره نقش اجتماعی مذهب، وجه نظر غالب بر این است که باید خوب چشم گشود و به روش استقرایی - تأملی، در وضع معرفت و احوال دینی هر نسل و چگونگی انگاره‌ها

و انگیزه‌ها و رفتارها و کردارهای اهل آن مذهب و کارکرد عینی دینها در فیزیولوژی اجتماعی، و وضع واقعی و رایج و بالفعل فرهنگهای مذهبی، تحقیق علمی نمود. [بدیهی است که وضع دینی نسلها نیز به نوبه خود متأثر از وضع فکری، آگاهیها، روحیات، ساختار اقتصادی، مختصات تاریخی - جغرافیایی و روان‌شناسی اجتماعی آنها خواهد بود.] اما در آمریکا نیز جامعه‌شناسی آکادمیک در بوجه دوره بحرانی آن دیار، بالطبع به دم مسیحایی پناه آورد اما آن بحرانها و معماها حل شد و جوانترهای جامعه‌شناسی، سالخوردگان را به محافظه‌کاری و توجیه و احیاناً تحویل و ارجاع عاقبت جویانه امور و مسائل و مجهولات جامعه‌شناختی به مذهب و اخلاق متهم نمودند و احساس نیاز به تأمل بیشتری کردند.

اینک از نظر جامعه‌شناسان، زیست‌شناسی دینی - اجتماعی جوامع ساده ابتدایی با جوامع پیچیده کنونی فرق زیادی دارد، به همان اندازه که در علوم پایه نیز، زیست‌شناسی یک موجود زنده تک‌سلولی با زیست‌شناسی انسان متفاوت است. در یک موجود تک‌یاخته‌ای برای هر عمل و حسی، عضو جداگانه و مشخصی نیست و فعالیتهای حیاتی او، ساده، متمرکز، به هم پیوسته و درهم رفته است اما در ارگانیزم پیچیده انسان، یاخته‌ها، بافتها و دستگاههای گوناگونی هست که در عین ارتباط با هم، هریک کار و بار خاص خود را دارد. در جوامع ابتدایی نیز دین تمام افعال و شؤون اجتماعی را فرا گرفته، همه مؤسسات آمیخته به هم است و تنوع و تقسیم کار وجود ندارد. دیانت، حکومت، اقتصاد، اخلاق و حقوق





می‌رود که به عنوان یک مؤسسه ذی‌نفوذ اجتماعی، منشا خدمات شایانی شود و به کار راهنمایی و یاری جامعه آید. در غرب بر اساس تحقیقاتی که شده است، کلیساها اهداف خاص دینی خود را از طریق کارکردهایی مثل آموزشهای اجتماعی، برنامه‌های علمی، زبان‌آموزی، خانه‌داری، موسیقی، مهمانداری، کتابخانه، بهداشت، نمایش، پرستاری از نیازمندان، تربیت کودک، کاریابی، دوزندگی، ورزش، سخنرانی، شبکه تلویزیونی، سرمایه‌گذارهای اقتصادی در تولید، درمان و سایر خدمات تعقیب می‌کنند.^{۳۳} گفته می‌شود درآمد برخی از فرقه‌های دینی در اروپا بیش از درآمد پاره‌ای از کشورهاست [مثلاً ۱۰ میلیارد دلار] معتقدین آنها، کسری از درآمدهای خود را حتی گاهی در هر هفته به سازمان دینی خویش می‌دهند و با همین هزینه‌ها، سرمایه‌های اولیه تأمین می‌شود و سپس با فعالیت‌های گسترده بعدی توسعه پیدا می‌کند.^{۳۴} در دایرةالمعارف مذاهب آمریکایی صحبت از وجود ۴۰۰ فرقه جدید مذهبی در خلال سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹ شده است، و حتی بعضی از شبکه‌های تلویزیونی مذهبی برنامه‌های بیست و چهار ساعته دارند "The faith Channel"^{۳۵}.

همچنین از دین انتظار می‌رود آرمانهای اجتماعی - مثل عدالت و... را زنده نگهدارد و اخلاق و عواطف و معنویت اجتماعی را تبلیغ کند. انتظار می‌رود به عنوان یک مکانیسم فرهنگی - اجتماعی تعدیل قدرت در برابر نهاد سیاست عمل کند و در برابر شکل‌گیری قدرتهای مطلقه ایستادگی نماید. نیز در برابر نهاد اقتصاد، به اعتدال در منافع فردی - مادی فرا خواند و مثل استبداد و استعمار، با استثمار ناروا بستیزد. همین طور به نهاد آموزش و پرورش کمک کند و...

الوین تافلر در بحثهای خود از موج سوم و جایجایی در قدرت به جنبشهای مسیحی و اسلامی در سطح جهان اشاره می‌کند [مثل ایران و کره جنوبی] و می‌گوید در جامعه دنیوی چندمذهبی که در آن جدایی روشن دولت و مذهب وجود دارد، نفس تنوع باورها و ناباوریها به جنبش و پویایی دموکراسی می‌افزاید و در بسیاری از کشورها، جنبشهای مذهبی تنها نیروی خنثی‌کننده سرکوب و بیداد دولت را فراهم می‌آورند؛ با این همه در درون احیای عظیم مذهبی، در هر کشوری، متعصبانی رشد می‌کنند که خود را نسبت به کنترل ذهن و رفتار افراد، متعهد می‌بینند.^{۳۶}

یادداشتها:

۱. در باره «زیست‌شناسی و آسیب‌شناسی دینی انسان» از نظر کسانی غیر از جامعه‌شناسان، نگریده مقاله‌ای با این عنوان در «کیان» ۶.
۲. بحران جامعه‌شناسی، غرب، الوین گولدر، فریده ممتاز، انتشار، ۱۳۶۸، ص ۱۱۹.
۳. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، لیویس آلفرد کوزر، مجسن ثلاثی، علمی، ۱۳۶۸، صص ۵۴۰ و ۴۰.
۴. مبانی جامعه‌شناسی، هانی مندراس، ژرژ گورویچ، باقر پرهام، سینرغ - امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۱۸.
۵. جامعه‌شناسی، تی. بی. باتومور، سیدحسن منصور، سیدحسن حسینی کلجاهی، جیبی - فرانکلین، ۱۹۷۶/۳۵۵، ص ۷.
۶. تاریخ مردم‌شناسی، هار. هیس، ابوالقاسم طاهری، فرانکلین، ۱۳۴۰، ص ۴۶۵ / سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی، بی. بی. تا، ۶۶/۳ / فلسفه علمی، فیلیپس شاله، یحیی مهدوی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، صص ۴۳-۴۴.
۷. نظریه‌های جامعه‌شناسی، دکتر غلامعباس توفلی، سمت، ۱۳۶۹، صص ۶۳-۶۲.
۸. بحران جامعه‌شناسی، صص ۱۲۲-۱۲۱.
۹. دایرةالمعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ص ۲۲۷۲.
۱۰. زندگی و اندیشه... ص ۵۴۰.

از یکدیگر متمایز نیست، و مذهب عملاً چنان در زندگی افراد نفوذ پیدا کرده که تمیز و تشخیص آن از مابقی سازمانهای اجتماعی بسیار دشوار است اما تاریخ بشر فرآیندی از تفکیک و تمایز در ارزشها و نهادها "Differentiation of Values and institutions" را طی و تجربه کرده است.^{۳۷} بنابراین آن نقش زیست - اجتماعی که در جامعه پیچیده و متنوع کنونی غالباً از دین انتظار می‌رود، بکلی غیر از نقش زیستی دین در جامعه ابتدایی است.

امروز اغلب به دین چونان نهادی در کنار سایر نهادها و تأسیسات - مثل دولت، آموزش و پرورش، اقتصاد و... - نگریسته می‌شود که می‌تواند برخی از نیازمندیهای معتقدین و بخشی از انتظارات آنها در زندگی را تأمین کند.^{۳۸} مذهب، بخش و پاره‌ای از فرهنگ "Culture" در کنار علم، اخلاق، هنر، ادبیات، اندیشه‌ها و... تلقی می‌شود که می‌تواند با ویژگیهای معنوی و کرداری خود در اعتدال اعتلای زندگی پیروان خویش مؤثر واقع شود.^{۳۹} از دین انتظار

۱۰. مبانی جامعه‌شناسی، ص ۲۵.
۱۱. جامعه‌شناسی (باتومور...)، ص ۲۷۰.
۱۲. بنیاد دین و جامعه‌شناسی، دکتر منوچهر خدایار مخی، زوار، ۱۳۴۲، ص ۵۵ و...
۱۳. همان، صص ۴۷-۵۷.
۱۴. تاریخ اندیشه اجتماعی، بارنز - بکر، جواد یوسفیان - علی‌اصغر مجیدی، سیمرغ - امیرکبیر، ۱۳۵۴، ۴۹/۱.
۱۵. هشدار به زندگان، روزبه گارودی، علی‌اکبر کسمایی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰.
۱۶. نگریده به «به سر عقل آمدن سرمایه‌داری» از علی شریعتی.
۱۷. سیمای انسان و استن، اریک فروم، مجید کشاورز، بی‌نا، بی‌نا، ص ۹۶.
۱۸. همان، ص ۸۱.
- ۹۳-۹.
۳۳. همان، صص ۱۱۵-۱۵۹.
۳۴. همان، ص ۱۳۰.
۳۵. زندگی و اندیشه...، ص ۲۰۰.
۳۶. همان، ص ۱۹۸.
۳۷. جامعه‌شناسی (باتومور...)، ص ۲۷۲.
۳۸. آگاهی و جامعه...، ص ۲۵.
۳۹. زیراکس متن انگلیسی کتاب ماکس وبر، p.91 The P.c. & The s.of c.
۴۰. در باره تفسیر نظریه وبر بنگریده به تاریخ مردم‌شناسی...، صص ۶۲۰-۶۲۳ / زندگی و اندیشه...، صص ۲۹۹-۳۵۵ / جهانی از خودیگانه، دکتر حمید عنایت، چاپ کاروان، صص ۸۱-۹۴.
۴۱. آگاهی و جامعه...، ص ۲۸۶.
۴۲. جامعه‌شناسی (باتومور...)، ص ۲۷۴.
۴۳. مبانی جامعه‌شناسی...، ص ۴۱.
۴۴. بحران جامعه‌شناسی...، ص ۱۲۵.
۴۵. جامعه‌شناسی (باتومور...)، ص ۲۸۴.
۴۶. بنگریده به اسلام و سرمایه‌داری، ماکسیم رودنون، محسن ثلاثی، تهران - جیبی، ۱۳۵۸.
۴۷. تاریخ اندیشه اجتماعی...، صص ۳۶۸-۳۸۷.
۴۸. تاریخ طبیعی دین، دیوید هیوم، حمید عنایت، خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۱۱.
۴۹. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، نخفت، ۲۴/۱ (الناس معادن کمعادن الذهب والفضة خارهم فی الجاهلیه خارهم فی الاسلام).
۵۰. نهج البلاغه، سیدرضی، خطه ۱۲۵ (هذاالقران، اما هو خط مستور بین الذقین لایطلق لسان و لا یدله من ترجمان واما ینطق عنه الرجال).
۵۱. جامعه‌شناسی (باتومور...)، صص ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۲۷۵ و...
۵۲. تاریخ مردم‌شناسی...، ص ۶۲۴.
۵۳. همان، ص ۶۳۰.
۵۴. بحران جامعه‌شناسی...، صص ۲۸۳-۲۸۴.
۵۵. همان، ص ۲۸۴.
۵۶. همان.
۵۷. همان.
۵۸. همان، ص ۲۸۵.
۵۹. همان، ص ۲۸۸.
۶۰. همان، ص ۲۹۰.
۶۱. بنگریده به پیش جامعه‌شناختی، نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی، سرایت میلز، دکتر عبدالحمید انصاری، انتشار، ۱۳۶۰.
۶۲. بحران جامعه‌شناسی...، ص ۲۸۹.
۶۳. همان.
۶۴. جامعه‌شناسی (کیگ...)، ص ۱۲۷.
۶۵. همان، صص ۱۲۸ و ۱۴۴، ۱۴۵.
۶۶. همان، ص ۱۴۵.
۶۷. همان.
۶۸. همان، صص ۱۲۷-۱۲۹ و ۱۴۰-۱۴۱.
۶۹. همان، صص ۱۲۶-۱۲۶ و ۳۶۸.
۷۰. جامعه‌شناسی (مقدمات و اصول)، یحیی مهدوی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷، صص ۱۰۷-۱۰۸ و ۱۶۶ / جامعه‌شناسی دینی، دکتر یوسف فضایی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۱.
۷۱. جامعه‌شناسی (کیگ...)، ص ۱۴۲.
۷۲. جامعه‌شناسی دینی...، ص ۱۳.
۷۳. زمینه جامعه‌شناسی، آگ لرن - نیم کوفه، ا.ح. آریان‌پور، جیبی، ۱۳۵۷، صص ۴۳۰-۴۳۹.
۷۴. گزارش دکتر غلامعباس توخلی از کنفرانس بین‌المللی جامعه‌شناسی دینی، ۱۹۹۱، دولین در ایرلند جنوبی، (سخنرانی دانشگاه در جمع دانشجویان).
۷۵. نکاو، ۶۰۰۰، جان نیسیت - پاتریسیا آبوردين، صها سعیدی، تهران، ۱۳۷۰، لیتوگرافی صحنه نوز، صص ۴۰۵-۴۴۶.
۷۶. جابجایی در قدرت، فائزی و ثروت و خشونت در آستانه قرن بیستویکم، الوین تافلر، شهیندخت خوارزمی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۶۴۱.
۱۹. بنیادهای مسیحت، کارل کائوتسکی، عباس ثلاثی، جیبی، ۱۳۵۸، ص ۲۲.
۲۰. جامعه‌شناسی (باتومور...)، ص ۲۷۱.
۲۱. سیمای انسان...، صص ۸۱-۸۱، ۶۸-۶۸، ۴۵-۴۵، ۲۹۴-۲۹۴، ۸۶-۸۶.
۲۲. بحران جامعه‌شناسی...، ص ۴۹۲.
۲۳. سیمای انسان...، ص ۸۴.
۲۴. آگاهی و جامعه، استیوارت هیز، عزت‌الله فولادوند، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۵.
۲۵. بحران جامعه‌شناسی...، ص ۱۵۸.
۲۶. تاریخ مردم‌شناسی...، ص ۱۹۰.
۲۷. زندگی و اندیشه...، ص ۲۱۹.
۲۸. جامعه‌شناسی، ساموئل کیگ، مشفق همدانی، سیمرغ - امیرکبیر، ۱۳۵۵، ۱۲۹.
۲۹. آگاهی و جامعه...، ص ۲۵۲ / مبانی جامعه‌شناسی...، ص ۳۵ / جامعه‌شناسی (کیگ...)، ص ۱۳۳ و...
۳۰. تاریخ مردم‌شناسی...، ص ۴۶۹.
۳۱. بنیاد دین و جامعه‌شناسی...، ص ۱۲.
۳۲. تمدن قدیم، فوستل دوکولانژ، نصرالله فلسفی، تهران، ۱۳۰۹، (چاپ مجلس)، صص

